

بگفت زنجبه شود از نظاره چهره من از آن بچهره همی بینیم نقاب زده
 يك امشب از رخ زیبای من بیوش نظر سرشك اگرچه زچشمت بدامن آب زده
 بخواه کام دیگر شب که عمر یکشب نیست بسا شب است سرادق درین جناب زده
 بگفتمش شب و روز است دورگیتی لیک بر آب عمر سرا پرده چون جناب زده
 اگر ضمانت فردا تو میکنی سهداست جواب داد که راه من این جواب زده
 حدیث طی شد و دلدار برگشود آغوش بچشمه سار شدم خیمه از سراب زده
 وحید را دیگر این شب ز عمر دست نداد
 قدم از آن بمشیب است از شباب زده

(آقا سید نورالدین ایران پرست)

§ (من لم يشكر الناس لم يشكر الله) §

مطبعه ارمغان و تأسیس آن در اول مهرماه ۱۳۱۰ شمسی فقط رهین منت
 و همراهی حضرت ایران پرست است و مادام که این مطبعه دایر و بطبع مجله ارمغان
 و کتب ادبی اشتغال داریم نگارنده هیچگاه همراهی و محبت این وجود محترم
 را فراموش نخواهد کرد مال جامع علوم انسانی
 ورود ماشین مطبعه ارمغان از آلمان مصادف گردید با ترقی پوند و قانون
 انحصار تجارت و هنگامیکه ماشین در بندر بهلوی وارد شد نزدیک ترین دوستان
 تاجر ما (باینکه خودش داوطلب حمل مال التجاره و قالی برای ما باور و پا شده
 و تعهد داشت که هر موقع پوند لازم است فوراً میرساند) بگفتار خود رفتار
 نکرد و چون میدانست که چگونه مال التجاره برای ما فرستاده است از دادن پنجاه
 پوندم امتناع ورزید در صورتیکه بامبلغ نهصد تومان که برای مال التجاره گرفته

بود همانوقت ما میتوانستیم لااقل هشتاد پوند تهیه کنیم. درحقیقت این کردوسنانایک
 معمای بزرگی شده که هنوز هم نمیدانیم چقدر برای ما مالالتجاره خریدند
 و قیمت جواز صدور که در آنزمان تومانی دوقران و دهشاهی بوده کجا است!
 تا بعد چه پیش آید! همین قدر میدانیم که نصد تومان مالالتجاره در لندن
 در حدود چهار صد تومان و کسری بفروش رسید
 باری پس از یاس از همه جا بابت هوایی از حضرت ایران پرست پوند
 خواستیم و با آنکه چنین اعتباری نداشتیم بفاصله پانزده روز پنجاه پوند از کلکته بارسازید
 و بتدریج بقیه را هم ارسال داشت. تا تمام قیمت ماشین پرداخته شد گریه دوز



حضرت آقای میرزا نورالله خان ایران پرست اصفهانی
 مقیم کلکته

دانشمند راست گفتار و ادیب پاک کردار

اختلاف حساب ما با واسطه ورود ماشین بسبب پنهان داشتن فاکتور رفع نشده
و معلوم نیست بکجا منتهی گردد !!

درین دوره سرنام سرگرفتناری و قدم بقدم چاه عمیق و گوشه بگوشه کمند و
دام صید و شید وجود اشخاص پاك دامن جدی و صمیمی مانند ایران پرست بسیار
مفتم است و البته با چنین سرمایه در عالم تجارت بترقیات فوق العاده عنقریب نایل خواهند
گردید. اینک برای سپاس و فراموش نشدن محبت و معرفی يك جوان درست عمل پاك
بجامعه تجار و افراد ایران مختصر شرح حالی كه از او در دست داریم باتمنا
شریف وی در صفحات ارمغان زینت و یادگار قرار میدهم.

سید نورالله خان ایران پرست. فرزند فاضل معروف آقا سید محمد علی
داعی الاسلام مقیم دکن است. مادرش اهل اصفهان و در اصفهان سنه ۱۲۸۱ شمسی
تولد یافته و در همان اوان پدرش به هندوستان مسافرت کرده خود و برادر
بزرگترش میرزا نصرالله خان در دامن پرستاری مادر بزرگ شده در مدرسه دولتی
نمره ۲ اصفهان تصدیق ابتدائی در یافته و بمدرسه متوسطه داخل گردیده ولی چون
مادر از عهده مخارج پرش نمی آمد ناگزیر از مدرسه خارج و بشغل نقاشی مشغول
شد. در سال ۱۳۰۲ به هندوستان رفته در مدرسه متوسطه حیدرآباد دکن مشغول
تحصیل شده پس از دو سال توفیق حاصل گردید (تدریس و تالیف) گرفته بکلاس بالاتر داخل تر گردید
ولی قبل از دادن امتحان کلاس " انیستر میدیت " بحکم طبع بلند و قریحه پاك از
زیر بارمذت بيمورد این و آن شانه تهی کرده و از دکن بکلکته آمده در اداره روزنامه
حبیب المین مشغول خدمت گردید.

در سال ۱۳۰۲ برای تدریس فارسی در مدرسه تعیین شد و در يك تجارتخانه
بررک نیز مشغول خدمت گردید در سال ۱۳۰۷ شغل تدریس را رها کرده فقط بتجارت
پرداخت و هنوز هم می پردازد.

مانند بسیاری از ایرانیان حضرت ایران پرست روزگار کودکی و تحصیل را بدبختی و سختی طی کرده و البته همین سختی‌ها در زندگی تأثیر بزرگ دارد و همیشه مردمان بزرگ و نابغه در صنعت و تجارت و ادب از همین طبقه بیرون آمده‌اند. تقریباً از سال ۱۳۱۰ زحمت نمایندگی مجله ارمغان در هندوستان بدیشان محول گردید و همواره از آنزمان باینطرف بر مشترکین ارمغان بمساعی جمیاه ایشان افزوده شده و میشود. دوماه قبل موقتاً مسافرتی بایران فرموده چشم ما وسایر دوستانرا در طهران بیدار خود روشن ساخته و اینک در اسفهان و مسقط الراس خویش بانجام وظایف تجارتی و ادبی مشغول و عنقریب بکلیکته از راه جنوب با شمال معاودت خواهند فرمود. حضرت ایران پرست در نگارش و ترجمه نیز دست قوی و فکر توانا داشته و با اینکه مشاغل تجارتی اجازه نمیدهد گاهگاه مقالات ایشان زیب صفحات ارمغان شده است و خواهد شد.

وحید

غزل

از او نبود بگیتی کامران تر	زیاران هر که بارش مهربان تر
وز آنان مایه من نامهربان تر	همه مه طلعتان نامهربان تر
ولی دلدار من شیرین زبان تر	تمام دلبران شیرین زبان تر
که جان از بوسه اش بود گران تر	بهای بوسه دادم جان و شادم
کند می آنچه‌انرا آنچه‌ان تر	گرانسانی، بخور می، ز آنکه گفتند:
بوصل دلبری از خود جوان تر	جوانی خوش بود گر بگذرانی
بکوش از جان که گردی کاردان تر	اگر از کار دانی بهره بردی
مباش ایمن زخشم ناتوان تر	و گر گشتی توانا تر مران خشم
از این اشعار اگر گفتمی روا تر	باستادی حییت می شناسد

حبیب یغمائی